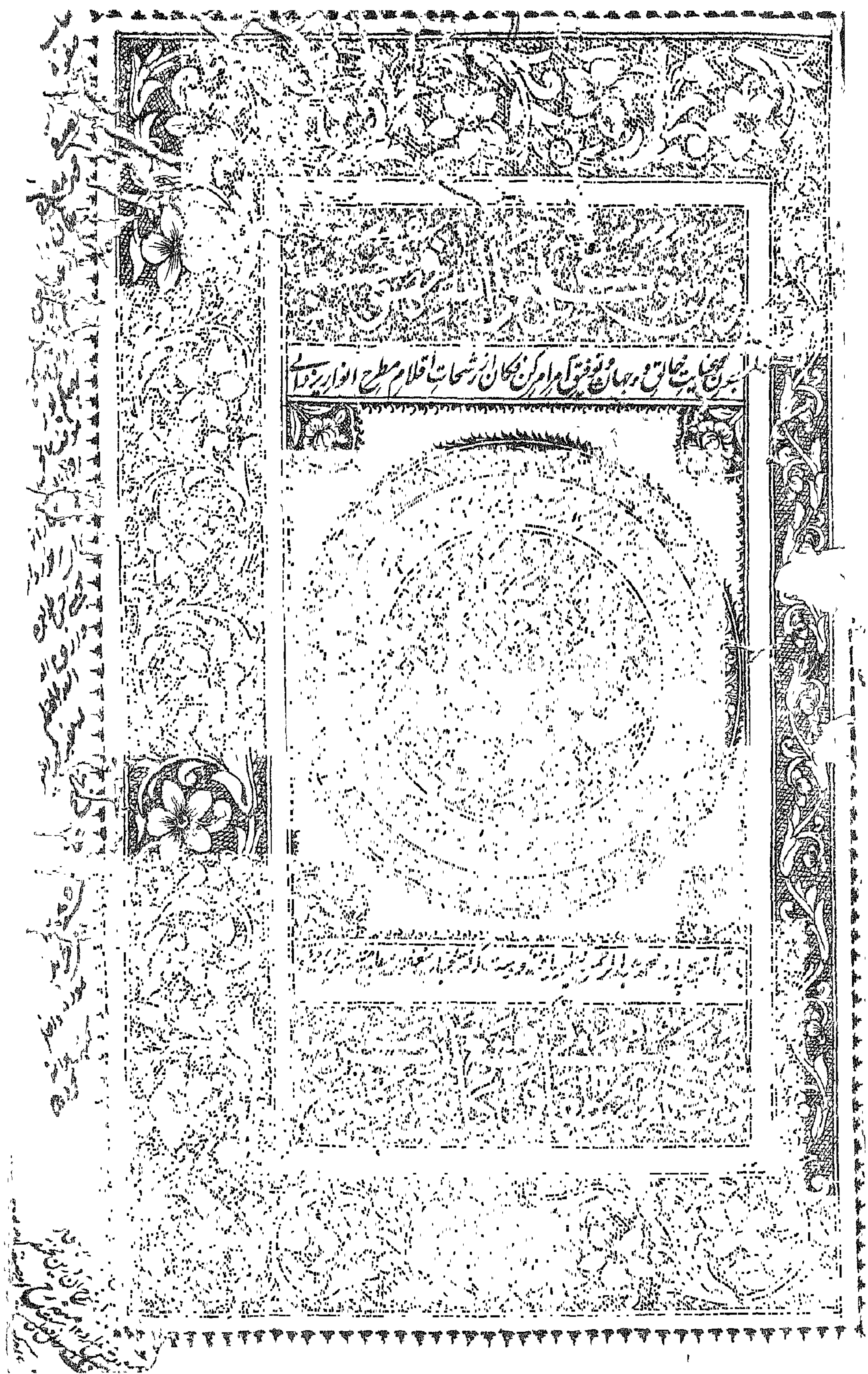

بعون عنایت خالق
از رشحات اقلام مطبع انوار

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

بعد حمد ایزد غفار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار مغفرت ایزد

بخشنده ... سرور نیکوکاران جمع طاهر مجتبی پاک یاران بهتران

محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد [illegible] خان اذاقهما الله حلاوة کمال الایمان که چون اذهان

بچشاند ... خدا تعالی شیرینی کمال ایمان

طلاب فارسیه و حصول استعداد ترجمه عبارات [illegible] نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق

صیغها بود لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف تهجی بطرز مرغوب

در جداول خوش اسلوب جمع نموده مسمی به تحفة المصادر نام نهادم و صرف کبیر که بسیار لازم و دیگری مستعد

هم بطریق [illegible] نیک [illegible] آسان باشد تا هر مبتدی استخراج معانی و اشتقاق صیغها میشود و یادگاری [illegible] ازین خاکسار ماند

والله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب الالف

مصدر لازم	آمدن (آنا)	صرف کبیر		حاصل مصدر	آمد (آمدے)
اسمائے مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدے	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے	آمدندے			آمدمے	
مضارع	آید	آیند	آیی	آیید	آیم	آییم
حال	می آید	می آیند	می آیی	می آیید	می آیم	می آییم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیایید	بیایم	بیاییم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میایید	نیایم	نیاییم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

اسمای اشتقاقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مصدر متعدی	آوردن لانا	تصریف کبیر			حاصل مصدر	آورد
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده ای	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده ای	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده می شد	آورده می شدند	آورده می شدی	آورده می شدید	آورده می شدم	آورده می شدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی ف	آوردندی ف			آوردمی ف	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی			آورده شدمی	

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده	آورندگان	اسم مفعول		آورده	آوردگان
	نرو آور	آورندها				آوردها

تنبیه صیغهای نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات در می آرند

صرف صغیر

مصدر	ترجمہ	حاصل مصدر	اسم مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آختہ
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آرایندہ	جہان آرا	آراستہ
آرامیدن	آرام کرنا آرام دینا	آرام آرامش آسائش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامندہ	دلآرام	آرامیدہ
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیدہ
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغندہ		
آزردن	ستانا آزردہ ہونا	آزردگی آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارندہ	دل آزار	آزردہ
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزمایندہ	کار آزما	آزمودہ
آسودن	آرام کرنا آسودہ ہونا	آسایش آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آسایندہ		آسودہ
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامندہ	دُردآشام	آشامیدہ
آشفتن	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبندہ	شہرآشوب	آشفتہ
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازندہ		آغازیدہ
آغشتن	آلودہ ہونا			آغشت					آغشتہ
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفرینندہ	جہان آفرین	آفریدہ
آگاہیدن	خبردار ہونا جتانا	آگاہی		آگاہید	می آگاہد	بیاگاہ		خدا آگاہ	
آگندن	بھرنا			آگند					آگندہ پرآگندہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
آلاییدن	آلودہ ہونا / آلودہ کرنا	آلایش	—	آلایید	می آلاید	بیالای	آلایندہ		آلاییدہ
آلودن	آلودہ ہونا	آلودگی		آلود					آلودہ
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسندہ		آماسیدہ
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزندہ	آمرزگار	آمرزیدہ
آموختن	سیکھنا / سکھانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزندہ	ادب آموز / آموزگار	آموختہ / دست آموز
آسودن	[illegible] / [illegible]			آسود					آسودہ
آمیختن	ملنا / ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزندہ	[illegible] آمیز	آمیختہ / [illegible] آمیز
آویختن	لٹکانا / لٹکنا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزندہ	دل آویز	آویختہ
آهیختن	نکالنا / [illegible]			آهیخت					آهیختہ
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزندہ	کم ارز	ارزیدہ
ایستادن / استادن	کھڑا ہونا	استادگی		استاد	می ایستد	بایست			استادہ
استردن	مونڈنا / صاف کرنا			سترد			استرندہ	استرہ	استردہ
اوفتادن / افتادن	گر پڑنا	افتادگی / افتاد		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتادہ
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازندہ	سرافراز	افراختہ
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشتہ

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حال	امر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می فروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزون		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روزافزون / نورافزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / پچھوڑنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	غله افشان	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده / دست افشار
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیرافگن	افگنده
انباردن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بیانبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایک کو دوسرے / پر چننا			انبود					انبوده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا / پھینکنا	اندازه / انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیرانداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	تخم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا / [illegible]			اندود	می انداید	بیندای	انداینده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دوراندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
انگاشتن	معلوم کرنا		—	انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوٹھانا	[illegible]	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
				باب بای موحده					
باختن	بارنا / کھیلنا	بازی / باخت		باخت / بازید	می بازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارنده	اشکبار / باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	می بافد	بباف	بافنده	شالباف	بافته
بالیدن	زیاده هونا / جسم کا بڑهنا	بالیدگی / بالش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	ضروری هونا / چاهیے یا هونا			بایست	می باید —				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برآمد		برآمد	برمی آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باهر لانا			برآورد	می برآورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اوٹھانا			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط برا	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بهوننا		بریانیدن	برشت					برشته / برشت / بریان

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بُریدن	کاٹنا	بُرِش		برید	می بُرد	بِبُر	بُرنده	بُرّان، کیسه بُر	بُریده
بستن	باندھنا	بند و بست، بندش		بست	می بندد	به بند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	بوسیده ہونا، چومنا	بوسه، بوسیدگی		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا	[illegible]	بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته، پارچه بیز
بوییدن	سونگھنا، بو دینا		بویانیدن	بویید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده
				پ پای فارسی					
پاریدن	لنگڑی ہونا			پارید					پاریده
پاشیدن	بکھرنا، بکھیرنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان، گہرپاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھہرنا	پایندگی		پایید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پاییده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا، پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا، مشغول ہونا، سنوارنا	پرداخت، پرداز		پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته

چنانچه میگویند هر چیز در خاک می پوسد مگر طلا

سعدی فرماید چو حق بر تو پاشد تو بر خلق پاش

سعدی گوید سا چو این کاخ دولت بپرداختم

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می‌پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار، بت‌پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می‌پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن، پرورانیدن له	پالنا	پرورش		پرورد	می‌پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار، غریب‌پرور	پرورده، دست‌پرور
پرهیزیدن	پرهیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می‌پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پریدن	اوڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می‌پرد	بپر	پرنده	پرّان	پریده
پُریدن له	بھرنا			پُرید	می‌پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می‌پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق‌پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می‌پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل‌پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می‌پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پهننا، چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می‌پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویه، پویش	پویانیدن	پویید	می‌پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپٹنا، لپیٹنا	پیچش، پیچ	پیچانیدن	پیچید	می‌پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان، سرپیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می‌پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ‌پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می‌پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده

له [illegible] پرورانیدن [illegible]

له سعدی گوید دگر پروران درخت کرم هر بنکی جز [illegible] عالم

له بضم [illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پیوستن	ملانا / ملنا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
باب تای فوقانی									
تاختن	دوڑنا / دوڑانا	تازش / ترکتاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / بٹنا	تابش / تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان / عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا / کاٹنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد	بترک	ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توانائی / توان		توانست	میتواند		تواننده	توانا	
باب جیم عربی									
جستن	کودنا	جست	جہانیدن	جست	می جہد	بجہ	جہنده	جہان	جسته

مصدر	معنی	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
جستن	ڈھونڈھنا	جویائی / جستجو	جویانیدن	جست	می‌جوید	بجو	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می‌جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	ابلنا	جوشش / جوشیش	جوشانیدن	جوشید	میجوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده

باب جیم فارسی

مصدر	معنی	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
چربیدن	غالب ہونا	—		چربید	می‌چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می‌چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می‌چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان / بچسپ	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می‌چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می‌چکد	بچک	چکنده	خون چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می‌چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می‌چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده

باب خای معجمه

مصدر	معنی	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	میخارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اوٹھنا			خاست	میخیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خاییدن	چبانا			خایید	میخاید	بخای	خاینده	ژاژخای	خاییده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	از زران خر خریدار	خریده
خزیدن	کھسکنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	میخسپد	بخفت بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	میخلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	میخموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی خم	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
جنبیدن	ہلنا جلنا			جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	می خندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	می خواہد	بخواه	خواهنده	خیرخواه خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا			خواند	می خواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان خوانا	خوانده

مصدر	معنی مصدر	حاصل بالمصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خوردن	کهانا	خورش	خورانیدن	خورد	می خورد	بخور	خورنده	خونخوار غمخوار	خورده
خوشیدن	سوکهنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خسپیدن	ترہونا		خسپانیدن	خسپید	میخسپد	بخسپ			خسپیده
				باب دال مهمله					
دادن	دینا	داد دهش	دهانیدن	داد	میدهد	بده	دهنده	نان ده	داده
داشتن	رکهنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانائی دانش		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	میدرخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	چمکنا کانپنا			درفشید	میدرفشد	بدرفش	درفشنده		
درودن	کاٹنا	درود		درود	میدرود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پہاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	میدزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	[illegible]	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخته	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوهنا		دوشانیدن	دوشید	میدوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده

مصدر	ترجمه	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
دویدن	دوڑنا	دوادو / دوش	دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	تیزدو / دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید / بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا / حق بین	دیده
باب رای مهمله									
راندن	ہانکنا / چلانا			راند	می راند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا / اوچک لینا	ربودگی		ربود	می رباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده
رشتن	چوٹنا	رشتگاری		رشت				رشتگار	رشته
رستن	اُگنا			رست					رسته
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	می رسد	برس	رسنده	رسا / فریادرس	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار		رفت	می رود	برو	رونده	روان / گرم رو	رفته
رفتن	بہارنا	رفت و روب	روبانیدن	رفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان / خاکروب	رفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمنده	رمان	رمیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم صفت	اسم مفعول
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	شوریده رنج / رنجیان	رنجیده
روییدن	اوگنا		رویانیدن	رویید	میروید		روینده	خودرو	روییده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	می رہد	برہ	رہنده	رہا	رہیده
ریختن	چھلکانا / بہانا	ریزش		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
ریدن	ہگنا			رید	میرید	بری			
رسیدن	کاتنا			رسید	می رسد	برس	رسنده		رسیده
باب زای معجمه									
زادن	جننا			زاد					آدمی زاده / نزاده
زاییدن	جننا	زایدگی		زایید	میزاید	بزای	زاینده	حادثه زا	زاییده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زد / زنش		زد	میزند	بزن	زننده	شمشیرزن / گردن زن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غم زدا	زدوده
زیستن	جینا			زیست	میزید	بزی	زنده		
باب زای فارسی									
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
			باب سین مہملہ						
ساختن	موافقت کرنا / بنانا	سازش / ساخت		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	زره ساز	ساخته
ساییدن	پیسنا			سایید	می ساید	بسای	ساینده	سرمه سا	ساییده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا / نکالنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا / نکالنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستاییدن	سراہنا	ستایش		ستایید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستاییده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	مونڈنا / منڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سراییدن	گانا			سرایید	می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سراییده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	

[illegible]

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم صفت	اسم مفعول
سفتن	بیدهنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشه کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده	خیرسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا / جلانا / روشن کرنا	سوخت / سوزش	سوزانیدن	سوخت	میسوزد	بسوز	سوزنده	سوزان / دلسوز	سوخته
سودن	گهسنا			سود					سوده
باب شین معجمه									
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق هونا			شایست	میشاید			شایان	شایسته
شپلیدن	پنجوڑنا / سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	جانا / هونا			شد	میشود	بشو	شونده		شده
شستن	دهونا	شست شو		شست	میشوید	بشو	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	توڑنا / ٹوٹنا	شکن / شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
شگافتن	پهٹنا / چیرنا	شگاف		شگافت	میشگافد	بشگاف	شگافنده	خارشگاف / خاراشگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	میشمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت / شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
شنیدن	سننا / سونگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا / سخن شنو	شنیده
شوریدن	شور کرنا / برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلحشور	شوریده
				باب طای طبعہ					
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده
طلبیدن	بلانا / چاہنا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
				باب غین معجمہ					
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا	[illegible]	غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
باب فا									
فتادن	گرنا / پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	میفرساید	بفرسای	فرساینده	جانفرسای	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	میفرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا / فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیاده کرنا / زیاده ہونا	فزایش		فزود	میفزاید	فزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	میفشاند	بفشان	فشاننده	درفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا / گاڑنا	فشار	فشرانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگرفشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده
باب کاف تازی									

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
کاستن	گھٹنا / گھٹانا			کاست					کاستہ
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارندہ	تخم کار	کاشتہ
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافتہ
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاوندہ		کاویدہ
کاہیدن	گھٹنا / گھٹانا	کاہش		کاہید	میکاہد	بکاہ	کاہندہ	جانکاہ	کاہیدہ
کردن	کرنا	کار / کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کنندہ	نصیحت گر / گریہ کنان	کردہ
کشادن	کھلنا / کھولنا	کشایش		کشاد	میکشاید	بکشا	کشایندہ	مشکل کشا	کشادہ
کشتن	مار ڈالنا	کشتش		کشت	میکشد	بکش	کشندہ	دشمن کش	کشتہ
کشتن	بونا	کشت		کشت					کشتہ
کشودن	کھلنا / کھولنا	کشود		کشود					کشودہ
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	می کشد	بکش	کشندہ	گردنکش / دامنکشان	کشیدہ
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیدہ
کندن	کھودنا			کند	میکند	بکن	کنندہ	چاہ کن	کندہ
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	میکندد	بکن			کندیدہ
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشندہ	سخت کوش	کوشیدہ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	کوبد	بکوب	کوبنده	کوه‌کوبان / زرکوب	کوفته

باب گاف فارسی

گداختن	[illegible]	گداز		گداخت	میگدازد	بگداز	گدازنده	جانگداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	میگذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	میگذرد	بگذر	گذرنده	جگرگذار	گذشته
گراییدن	خواہش کرنا	گرایش		گرایید	میگراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	پھرنا / ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	بگرد	گردنده	کوچه‌گرد / گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا / لینا / قرض کرنا	گرفت / گیرائی		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفتار / گرفته
گرویدن	رغبت کرنا	گرویدگی		گروید	میگرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	میگزارد	بگزار	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	میگزد / میگزاید	بگز / بگزای	گزنده	مردم‌گزا / لب‌گزان	گزیده
گزیدن	چن لینا			گزید	می‌گزیند	بگزین	گزیننده	[illegible] / گزین	گزیده / گزین
گساردن	چھوڑنا / کھانا			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده

گساردن بمعنی خوردن مخصوص می و باده و غم و اندوه نه مطلق و بمعنی گسارنده آمده ۱۲

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	حالیہ	اسم مفعول
گستردن	بچھانا		گسترانیدن	گسترد	می‌گسترد	بگستر	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گسستن	توڑنا / تار توڑنا			گسست	۱		[illegible]		گسسته
گسیختن	توڑنا / ٹوٹنا			گسیخت	می‌گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان گسل	گسیخته
گشتن	پھرنا / ہونا	گشتگی / گشت		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی / گفتار		گفت	می‌گوید	بگو	گوینده	گویان / گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می‌گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می‌گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می‌گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده

باب لام

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	حالیہ	اسم مفعول
لاییدن	شور کرنا / بیہودہ بکنا			لایید	می‌لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می‌لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می‌لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می‌لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می‌لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده

باب میم

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مالیدن	ملنا	مالش	[illegible]	مالید	می مالد	بمال	مالنده	بمدومال / مالان	پامال / مالیده
ماندن	رہنا [illegible]			ماند	می ماند	بمان	مانده	[illegible]	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	می ماند	بمان	مانده	مانا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده

باب نون

نازیدن	نازکرنا	نازش		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شورکرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام کرنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا / بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	[illegible]	نمود / نمایش		نمود	می نماید	بنما	نماینده	نمایان	نموده

مصدر	[illegible]	اسم مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
نواختن	نوازنا / بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	[illegible]	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	پیپنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشته	نویسانیدن	نوشت	مینویسد	بنویس	نویسنده	نویسان / نوشتنویسا	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده
نهفتن	چھپانا / چھپنا			[illegible]					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده
			باب واو						
واخیدن	[illegible]			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	اختیار کرنا / مشق کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می غلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوزد	وزنده	[illegible]	وزیده
			باب هاي هوز						
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هشتن	چھوڑنا			هشت	[illegible]				هشته
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلیده
			باب یای تحتانی						
یارستن	سکنا	یارای		یارست				۵	یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته

خاتمه

هر مبتدی را لازمست که صرف کبیر تمامی مصادر را از [illegible] ضبط [illegible] قوت [illegible]
محفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات و ملکه خواندن عبارات [illegible]
امیدست که مؤلف را از دعای خیر محروم [illegible] بر کریمان کارها دشوار نیست
والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی محمد خیر الانام وآله الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام

خاتمة الطبع

بعون عنایت خدای قوی قادر نسخه صفوة المصادر تالیف [illegible] معظم و برادر مفخم جناب [illegible] یزدان سبحان
حاجی الحج [illegible] محمد مصطفی خان ابن حاجی محمد [illegible] خان [illegible] المغفران تاریخ
غره شهر ذیقعده سنه [illegible] هجری در مطبع نظامی واقع شهر کانپور محله پتکاپور [illegible] زیور طبع مزین شد

امتحان اطفال فرنگی بجز اندر این [illegible] صنایع لفظی

زمین برده صبر و قرار آموش [illegible] لب	چه [illegible] تقطیعها چه و و شکر
دگر بردند و جا هم اقامت ۲ عار	چه ق ق [illegible] ع ع انور
بود چشم [illegible] نرگس ۲ چشمه	[illegible] ن شهلا چه چ چ گوشه
دهان و چشم آن مه و غنچه ۲ جادو	[illegible] غ غ گویا چه ج ج کافر
خط و خال نگارش [illegible] سنبل ۲ نقطه	چه س س مشکین چه ن ن عنبر
زدرد هجر او دارم حالت ۲ خاطر	چه ح ح غمگین چه خ خ ابتر
ترا مهر و مه انداز جان [illegible]	چه چ چ دیرین چه ب ب کمتر
ز زلفها نان لخنده پیدا [illegible]	چه آ آ بجید چه ف ف [illegible]
زحق لطف [illegible]	چه س س گلرخ چه ب ب احمر

شمار

این کتاب بموجب قانون [illegible] اجازت [illegible] طبع [illegible]

تمم برخاتمه

برای سند [illegible] کتاب مطبوعه [illegible] مهر و دستخط [illegible] افزوده شد